

می‌نگاشتم و فصلی بر فصول این تاریخ می‌افزودم ولی اندیشه اینک هرگاه فقط بنویستن بیوگرافی ستارخان اکتفا کنم ظلمی در حق سایر رهبران مشروطیت روا می‌داشتیم و هرگاه می‌خواستیم بیوگرافی همه را بنویسیم مجبور بودم مجلداتی چند بر این تاریخ بیفزاییم موقتاً صرف نظر کردم. از خداوند توفیق مسئلت می‌کنم که پس از خاتمه تاریخ انقلاب مشروطیت شرح حال زعمای و قاندهین مشروطیت را نوشته و به جامعه تقدیم نمایم.

همان روز که خبر توپ بستن مجلس و کشته شدن سروران ملت در شهر تبریز منتشر شد، سران مستبدین از قبیل حاجی میرزا حسن آقای مجتهد و امام جمعه و سید هاشم وعده‌ای از خوانین و رؤسای ایلات و جمعی از کسانی که با روسها

اعلان جهاد

سروکار داشتند اعلان بسیج عمومی داده و در اسلامیه جلسه کرده و بر ضد مشروطه - خواهان اعلان جهاد دادند.

افراد مسلح به سنگر بندی مشغول شدند و هر ساعت عده‌ای از عشایر و ایلات تفنگ در دست برای یاری مستبدین وارد شهر می‌شدند.

به قول کسروی آخوندهایی که در اسلامیه جلوس کرده بودند یک دلیل ویرحانه بر ارتداد مشروطه خواهان می‌آوردند و آنها را دشمن دین و زندق می‌خواندند، عجب در اینست که عده کثیری از همین مردم که در این مجلس جمع شده و بر ضد مشروطه قیام کرده بودند تا چند روز پیش که خبر توپ بستن مجلس نرسیده بود مشروطه خواه بودند و برای اثبات حق بودن مشروطه به آیات قرآن کریم و احادیث ائمه اطهار تمسک می‌جستند.

قسمت شمالی شهر تبریز تا کنار مهران رود که عبارت از محلات پر جمعیت از قبیل دوهچی و سرخاب و باغمیشه بود طرفدار محمدعلیشاه و دشمن مشروطه بودند و تنها مردم امیر خیز از مشروطه خواهان هواداری می‌کردند.

اولین هجوم مستبدین

مستبدین پس از آنکه مقامات مرتفع مجاور رودخانه را سنگر بندی کردند به ریاست و فرماندهی شجاع نظام شروع به حمله و تیراندازی نمودند. و در مقابل مشروطه - خواهان به رهبری باقرخان که سپس از طرف ملیون لقب سالار ملی یافت طرف جنوب رودخانه و مغاره‌های اطراف آنرا اشغال و به مدافعه پرداختند.

با اینکه بسیاری از افراد انجمن فرار کرده بودند این جنگ که به فرماندهی ستارخان اداره می‌شد تا سه روز طول کشید و مستبدین نتوانستند پیشرفتی بنمایند.

تسول روس که خیال می‌کرد پس از انتشار خبر توپ بستن مجلس رشته انتظام مشروطه خواهان تبریز از هم پاشیده خواهد شد و مجاهدین پناچار تسلیم شده و یا راه

فرار پیش می‌گیرند پس از آن سه روز جنگ به اشتباه خود پی برده و فهمیدند که با وجود کثرت قشون مهاجم، مشروطه خواهان که با نیروی ایمان و فداکاری می‌جنگیدند پابرجا و استوارند و قشون استبداد نمی‌تواند تزلزلی در ارکان آنها وارد آورد.

این بود که قنسول روس به اتفاق تاجر باشی برای ملاقات ستارخان به اردوی مشروطه خواهان رفت.

ستارخان در آن موقع در میدان جنگ مشغول زد و خورد بود، همینکه به او خبر دادند قنسول روس انتظار او را دارد به محل فرماندهی مراجعت کرد و در حالیکه تفنگ در دست و یک کلاه نمدی بر سر داشت و سروصورت و لباسش از گرد و خاک و دود باروت پوشیده شده بود تفنگش را کناری گذارد و با همان صداقت و پاکدلی به قنسول روس سلام کرد؛ پس از تعارف معموله قنسول به او گفت می‌دانم که شما برای حفظ جان خودتان جنگ می‌کنید والا می‌دانید که بحال است. یک عده معدود و محصور در یک محله با دولتی که دارای هزارها قشون نظامی و مسلح با تجهیزات کامل می‌باشد و هزار هزارها افراد ایلات از او امرش پیروی می‌کنند بتواند مقاومت کند.

من از نظر مصلحت به شما پیشنهاد می‌کنم که دست از جنگ با شاه بکشید و برای حفظ جان و مال خودتان و کسانی که در تحت امر شما هستند از طرف امپراطور به شما امنیت می‌دهم و در زیر بیرق امپراطوری از هر نوع گزند می‌محفوظ خواهید بود. بعلاوه قراسورانی آذربایجان را با ماهی بیست هزار تومان به شما واگذار می‌کنم و مجاهدینی که تحت امر شما هستند با حقوق کافی قراسوران خواهند شد.

ستارخان با همان زبان ساده عوامانه با کمال خونسردی جواب داد: ما نه امنیت می‌خواهیم و نه مقام، ما طرفدار مشروطه هستیم و تا مشروطیت مجدداً در ایران استوار نشود و مجلس بازنگردد دست از جنگ نخواهیم کشید و تا آخرین نفس مقاومت خواهیم کرد تا کشته شویم.

چند نفر از تجار ایرانی که طرفدار روسها بودند به میان افتادند که شاید به نحوی آن مرد پاکدل را راضی به تسلیم کنند ولی ستارخان بطور روشن و صریح گفت مطلب همان است که گفتم. قنسول روس خشمگین و کله خورده مراجعت کرد و حتی می‌گویند خدا حافظی هم نکرد.

روز بعد این ملاقات مستبدین با سرسختی به سنگرهای مجاهدین حمله کردند ولی مجاهدین پایداری نمودند و با یک حمله دلیرانه آنها را عقب راندند و قسمتی از شهر را تصرف کردند منجمله خانه مجتهد را تصرف نموده و آتش زدند.

نعش یکی از مشروطه خواهان را که مستبدین کشته و آتش زده بودند در همان مکان پیدا می‌کنند و برای تحریک مردم نعش را روی تخته گذارده و در کوچه و بازار می‌گردانند و فریاد می‌کنند اینست رفتار دشمنان مشروطه با مردمان پیگناه.

مردم خشمگین شده میرزا محمد آقا برادر امام جمعه را به چنگ می آورند و او را می کشند.

مخبر السلطنه تازمانی که مجلس به توپ بسته نشده بود با عزل مخبر السلطنه و نصب عین الدوله کمال مهربانی با مردم رفتار می کرد و از مشروطه خواهان طرفداری می نمود ولی همینکه خبر ویرانی مجلس به تبریز رسید و جنگ میان دوطرف آغاز شد او خود را از کارها کنار کشید و بیشتر جنبه بی طرفی اختیار کرد و کوشش بسیار نمود که شاید صلح و صفایی میان دودسته مخالف به وجود بیاورد ولی کوشش او بجایی نرسید و برطبق امر محمد علی شاه معزول گشت و عین الدوله بجای او والی و فرمانده کل قشون آذربایجان گردید. مخبر السلطنه بجایکی دست و پای خود را جمع کرده و از راه قفقاز رهسپار اروپا شد.

جمعی از مشروطه خواهان می گفتند که حق این بود مخبر السلطنه در تبریز می ماند و اعتنایی به حکم محمد علی شاه نمی کرد و رهبری مشروطه خواهان را عهده دار می شد و میدان را تسلیم مرد مستبد و بدخواهی چون عین الدوله نمی کرد. شاید اگر مخبر السلطنه مطابق آرزوی مشروطه خواهان رفتار کرده بود بسیاری از مشکلات پیش نمی آمد و عاقبت کار وضع دیگری پیدا می کرد.

انتخاب عین الدوله به سمت فرماندهی کل قشون یک ضربه سختی به روحیه مشروطه خواهان تبریز فرود آورد و آنها را پیش از پیش مضطرب و پریشان خاطر نمود. ما در کتاب اول این تاریخ بقدر کافی از حالات و اخلاق عین الدوله سخن گفتیم و اردوی مکمل که در نیم قرن سابق نظیر آن در ایران ساخته و آماده نشده بود با قدرت و اختیار کامل برای سرکوبی مشروطه خواهان تبریز حرکت کرده بود.

محمد علی شاه برای تشکیل اردویی که رهسپار آذربایجان شد بحدی سعی و کوشش کرد که از هر جهت کامل و مجهز باشد که حتی شخصاً به جزئیات امور آن قشون کشی رسیدگی می کرد.

بمحض آنکه خبر قیام تبریز به تهران رسید بلاد رنگ به تشکیل یک اردوی بیست هزار نفری پرداخت، این قشون مرکب بود از زنده ترین و جنگجو ترین قبایل و عشایری که در ایران بودند.

عده ای از بهترین سواران بختیاری به ریاست امیر مفتح و سردار جنگ و عده ای از سواران سنجایی و کلهر و از سواران جنگجوی لرستان و چند فوج سرباز سوار شاهسون و هزار نفر قزاق به ریاست صاحب منصبان روسی.

عده‌ای تفنگچی و سوار تنکابنی و مازندرانی که تحت امر مستقیم نصرالسلطنه که بعداً از اردوی عین‌الدوله جدا شده و راه مخالفت پیش گرفت و به مشروطه خواهان ملحق شد در این اردو شرکت داشتند.

محمدعلیشاه در آن روزها آنچه پول به دست می‌آورد خرج تشکیل و تجهیز این اردو می‌کرد و برای ریاست آن عین‌الدوله را که زمانی صدراعظم مقتدر و دشمن سرسخت مشروطه بود انتخاب کرد.

باید تذکر بدهم که اکثریالات و عشایر آذربایجان هم که محمدعلیشاه در خفا برای حمله به تبریز آماده کرده بود باید برعهده این اردو افزود بعضی از مطلعین می‌گویند زمانی رسید که قشونی که تحت فرمان عین‌الدوله اداره می‌شد از چهل هزار نفر تجاوز می‌کرد.

بعلاوه چند اردوی دیگر در آذربایجان به ریاست خوانین متنفذ تشکیل شده بود که بیش از عین‌الدوله دشمن مشروطه خواهان بودند ولی چون مایل بودند استقلال خود را حفظ کنند و تحت سلطه عین‌الدوله قرار نگیرند جداگانه با مردم تبریز وارد جنگ شدند اگرچه عده قشون عشایری را نمی‌توان بطور تحقیق تعیین کرد ولی بطوری که مطلعین می‌گویند جمعیت آنان از بیست هزار نفر متجاوز بود.

چیزیکه مایه خوشبختی و عامل عمده موفقیت مجاهدین مشروطه خواه شد این بود که ارتک دولتی در دست آنها بود و همینکه مخبرالسلطنه از کار برکنار شد ذخایر و قورخانه دولتی به دست مجاهدین افتاد و آنها توانستند خود را مسلح نموده در مقابل دشمن پایداری کنند.

در نتیجه پیشرفتی که مجاهدین در همان روزهای اول کردند عده‌ای از مشروطه خواهان و مجاهدین که از ترس و یا از یأس راه فرار پیش گرفته بودند و اسلحه را کنار گذاشته به خارج شهر رفته بودند و یا در خانه‌ها مخفی و منزوی شده بودند امیدوار و تشجیع شده متدرجاً به قوای ستارخان ملحق شدند و طولی نکشید که یک هسته مقاومت کوچک ولی متحد و از جان گذشته در قسمتی از شهر تبریز تشکیل شد.

ناگفته نماند که عده قلیلی از آزادیخواهان قفقاز که بیش از پنجاه نفر نبودند تک‌تک برای یاری به مشروطه خواهان به تبریز آمده و در تحت فرماندهی ستارخان قرار گرفته بودند و در همان روزهای اول جنگ چنان مقاومت و شجاعت از خود نشان دادند که موجب امیدواری مشروطه خواهان شد و اطمینان پیدا کردند که آزادیخواهان قفقاز که از طرف کمیته مرکزی حزب سوسیال دمکرات روسیه الهام می‌گرفتند در این جنگ حیاتی میان استبداد و آزادی آنها را تنها نگذاشته تا حد امکان به این نهضت مقاومت تبریز کمک و مساعدت خواهند کرد.

حمله بیوک خان

بیوک خان پسر رحیم خان معروف در چهارم جمادی الاول با چهارصد سوار وارد تبریز شد و در باغ صاحب دیوان سکنی گزید و راه قنوات و کاروانهایی که آذوقه به شهر می آوردند بست بطوری که شهر گرفتار کمی خواروبار شد و همینکه وضعیت خود را مستتر نمود غفلتاً به طرف باغمیشه که یکی از محلات تبریز بود حمله برد و صدها خانه و کاشانه را ویران نمود و جمعی را کشت و آنچه بدست آورد به یغما برد.

فردای آنروز مجدداً بیوک خان با سواران خود در حالی که از صدها نفر تفنگچی شهری تقویت و یاری می شد به طرف خیابان که در دست باقرخان بود و در آنجا یک عراده توپ قرار داده و سنگرها ساخته بودند هجوم آورد باقرخان به مجاهدینی که در تحت امرش بودند دستور داد که تا حکم شلیک نداده از تیراندازی خودداری کنند و حتی الامکان خود را در سنگرها نشان ندهند سواران بیوک که از باده فتح روز گذشته و غارتی که بدست آورده بودند سرشار بودند بدون ملاحظه و احتیاط به طرف خیابان و سنگرهای مجاهدین هجوم بردند و فاتحانه پیش رفتند که از طرف باقرخان دستور شلیک داده شد چند توپ در میان سواران مهاجم انداخته شد و تلفات زیادی به آنها وارد آورد بیوک با سوارانش شکست خورده راه فرار پیش گرفتند و میدان را به دست حریف دادند مورخین و کسانی که در آن جنگ شرکت داشته اند می گویند که عده تلفات سواران بیوک خان از هفتاد تن متجاوز بود.

ولی متأسفانه در همان ساعاتی که باقرخان با مجاهدینی که در تحت امرش بودند در جنگ بود و شاهد فیروزی را در آغوش گرفته بود غفلتاً سواران سرنیدی و قره داغی که در دوهچی بودند از موقع استفاده کرده به هجوم پرداخته و قسمتی از شهر را تصرف کردند و آنچه خانه و مغازه و دکان در سر راهشان بود یغما کردند و کشتار وحشتناکی نمودند و تا نزدیک بازار رسیدند و تا غروب عملیات وحشیانه خود را ادامه دادند و پس از غروب آفتاب به محل خود بازگشتند.

من در مجلدات پیش شرح بیدادگریهای رحیم خان را در آذربایجان به دستور محمدعلیشاه و رفتنش به تهران و محبوس شدنش به امر مجلس شورای ملی و فرارش از محبس به دستگیری محمدعلیشاه و فریب دادن طباطبائی و رفتنش به مجلس و قسم خوردنش در اطاعت از مشروطیت و فرارش به تبریز و رفتنش به انجمن ایالتی و مطمئن کردن انجمن به هواخواهی از مشروطه و یول و اسلحه گرفتن از انجمن ایالتی رابه تفصیل نگاشتم.

اینک رحیم خان به دستور محمدعلیشاه در مرکز قراجه داغ سکنی کرده و به جمع - آوری سوار و استعداد با همان پول و اسلحه‌ای که از مشروطه خواهان تبریز گرفته بود می‌پردازد و خود را برای مقابله و از میان بردن مشروطه که به قرآن قسم خورده بود از آن طرفداری کند آماده می‌کند.

رحیم خان که خطرناکترین و محیلترین و مقتدرترین دشمنان قیام تبریز بود خیال می‌کرد با فرستادن بیوک خان پسرش و چهارصد سوار زبده و کمک قوایی که در اختیار انجمن اسلامی و مستبدین تبریز بود میتوان کانون آزادی را که در گوشه‌ای از شهر تبریز بوجود آمده بود خاموش کنند و قوه ناچیز مجاهدین را که از چند صد نفر تجاوز نمی‌کرد متفرق کرده از میان بردارند.

ولی خبر شکست سوارانی که در تحت فرماندهی بیوک خان بودند و تلفات خوفناکی که به آنها وارد شده بود این مرد شقی را بی‌نهایت خشمگین کرد و بدون فوت وقت به تشکیل یک اردوی چندین هزار نفری برای حمله به تبریز پرداخت.

ورود رحیم خان با یک اردوی مکمل و مسلح با توپ و تفنگ و سواران جنگجو و انتقام جو همانطوری که مستبدین را بی‌نهایت شاد و امیدوار کرد تسمه از گرده مشروطه - خواهان کشید و آنها را بی‌نهایت مایوس و ترسناک گردانید، و همه از رحیم خان بحدی بود که مردم خیابان به تحریک حاجی ابراهیم آقا صراف که تبعه روس بود و چند نفر دیگر باقرخان را ترسانیده و او را متقاعد کردند که مقاومت در مقابل دشمن بیدادگر جز خود و مردمان بی‌گناه را به خطر انداختن فایده‌ای ندارد و برای حفظ جان خود و مردم خیابان که در سر راه حمله رحیم خان قرار گرفته بود بهترین راه چاره تسلیم و تمکین است.

این مردمان بددل و بدخواه به درجه‌ای دردل ساده باقرخان وسوسه کردند که او را راضی به تسلیم نمودند.

باقرخان یک توپ و مقداری تفنگ به باغ شمال که مقر فرمانفرمایی رحیم خان بود فرستاد و سنگرها را رها کرد و مجاهدینی که اطرافش بودند و سنگرهای خیابان را محافظت می‌کردند، متفرق شدند.

رحیم خان و اسلامی نشینان کار تبریز را تمام شده می‌پنداشتند، مردم بیرقهای سفید در سردر خانه‌ها برافراشتند و رجال کهنه کار و منافق و اشخاص ترسور باغ شمال را پیش گرفتند و مژده دادند که کار تمام شد و قیام مشروطیت برای همیشه از پا درآمد و چراغ آزادی خاموش گردید، و این مرد که یکی از مستبدین سرسخت و مورد اعتماد محمدعلیشاه بود موقتاً تا ورود عین الدوله و اردوی اعزامی به تبریز به سمت نیابت ایالت انتخاب شد.

برای آنکه بتوانم وضع آن روز تبریز را در نظر خوانندگان این تاریخ مجسم کنم و

اسیدواری کامل، مستبدین را به کامیابی و موفقیت خود نشان بدهم، بهتر دانستم تلگرافی را که در چند صفحه مقتدرالدوله نیابت ایالت به محمدعلیشاه کرده در اینجا نقل کنم.

تهران - عرض جواب به خاکپای جواهرآسای اقدس اعلی ارواحنافداه تصدق خاکپای جواهرآسای اقدس همایونت شوم دستخط جهان مطاع مبارک زیارت شد راپرت از دیروز که دوشنبه بود طرف عصر سردار نصرت آمده وارد باغ شمال شد و این غلام جان نثار به اتفاق سهام الدوله رفته با او ملاقات و تا دو ساعت از شب گذشته در آنجا به ترتیب اجرای اوامر مقدسه مشغول بود همانطور که مقرر فرموده به شکل نظامی به کوچه ها و گذرها سوار گذاشته شد که هر کس را با اسلحه ببیند گرفتار و اسلحه را ضبط نمایند و از اتفاقات حسنه این است که دیشب پسر میرنصیر دچار سوارها شده از طرفین تیراندازی کرده مشارالیه تیر خورده به درک واصل گشته. چون مسجد صمصام خان در حدود ارنستان و به قنسولخانه نزدیک است هنوز صلاح نشده که قوه قهریه در منع اجتماعات آنجا در همان نقطه استعمال شود ولی در گذرگاه های آن مسجد سوار و استعداد گذاشته شد و تا این ساعت که ظهر سه شنبه است کسی به مسجد آنجا جمع نشده، یک ساعت قبل برادر و پسر علی مسیو هم گرفتار و محبوس شدند و انشاءالله از اقبال بی زوال اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاهی ارواحنافداه موجبات دفع اشرار و انتظام شهر به زودی فراهم خواهد شد فعلا این غلام در دیوانخانه شب و روز با اجزای کار به انجام اوامر مقدس مشغول و سردار نصرت در باغ مواظب اجرای مأموریت خود و آنی از همدیگر غفلت نداشته همگی جان در کف گرفته به جان نثاری اشتغال داریم چیزی که اسباب نکت کارها و اختلال امر خبازخانه و غیره شده بی پولی است آن ده هزار تومان حواله گمرک هم هنوز نرسیده حاجی ابراهیم هم بواسطه بستن بازار پول ندارد هرگاه معجلا وجهی مرحمت می شد کار خوب پیشرفت می کرد همانطور که دیروز به عرض خاکپای مقدس رسانده باز هم تذکاراً جسارت می نماید که اجتماعات در مسجد صمصام و بعضی مفاسد دیگر تماماً ناشی از تحصن بصیرالسلطنه و اجلال الملک در قنسولخانه است و تا دفع آنها از آنجا نشود ریشه فساد قطع نخواهد شد امر فرمایند بهرطور هست به دفع و تبعید آنها از آنجا پرداخته شود.

غلام جان نثار (سنوچهر)

در همین گیرودار که اکثر مردم کار را از کار گذشته می دانستند و عقیده داشتند که ستاره مشروطه در تبریز افول کرد و چشمه نوری که از گوشه شهر تبریز روشنایی می داد خاموش شده و ظلمت سرتاسر این را بکلی فرا گرفته، فقط کسی که در مقابل یأس و ناامیدی و قدرت طرف مقابل سپر نینداخت و سرعوب نشد و تسلیم نگردید ستارخان و مجاهدین از جان گذشته بودند که گرد او جمع شده بودند و سربر کف دست گرفته

تصمیم داشتند تا آخرین نفس بجنگند و از حق ملت و آزادی دفاع کنند.

در همین روز مستبدین به‌خانه علی مسیو که یکی از رهبران نهضت آزادی آذربایجان بود حمله بردند و خانه او را خراب و آنچه داشت به‌یغما بردند و دوپسرش را هم اسیر کردند، علی مسیو که دائماً با ستارخان در تماس بود و دوش‌به‌دوش او همراه پسرانش



کربلایی علی مسیو

می‌جنگید نه فقط از این پیش آمد زبون نشد بلکه خم به ابرو نیاورد و پیش از پیش در راه نجات مشروطیت دلاوری از خود نشان داد. در آن روزهای وحشت‌زا فقط محله امیرخیزی و چند کوچه و برزن اطراف آن در دست مشروطه‌خواهان بود و سایر نقاط شهر راستبدین اشغال کرده بودند و نقاطی را که اشغال نشده بود مردم از ترس بیرق سفید افراشته بودند، ستارخان با عده معدودی مجاهد تفنگ در دست راه کوچه‌ها و برزنها را در پیش گرفت و هر کجا بیرق سفید برسر در خانه‌ها دید پایین آورد و در ظرف چند ساعت قسمت مهمی از شهر را از آثار انجمن اسلامی پاک کرد و در بعضی نقاط که مردم ترس داشتند عده‌ای مجاهد برای حفاظت آنها گماشت.

سواران و سربازانی که در تحت فرمان رحیم خان بودند روز و شب در کوچه و بازار به بیغاگری و آزار مردم می پرداختند و شکست و فرار رحیم خان کار پیشروی و افسارگسیختگی را بجایی رسانیدند که مردم بی طرف و پدران خانواده‌ها بیچاره و مضطرب شده در صدد راه نجات خود و خانواده خود از این بلای عظیم افتادند و بناچار به چند مسجد که مأمین بیچارگان است پناه بردند چون همه در این بدبختی شریک بودند در ظرف چند ساعت مساجد مملو از جمعیت شد.

خطبای ملت و آزادیخواهان که در کمین چنین موقعی بودند خود را به مساجد رسانیدند و متبرفتند و مردم را مخاطب قرار داده چنین گفتند: «ای مردم این جماعت که دست بیرحمی به جان و مال و ناموس شما دراز کرده قشون محمدعلیشاه است که می خواهد عدالت و آزادی را که ما به قیمت یک سال مجاهدت بدست آوردیم از ما بگیرد امروز که دولتیها هنوز فاتح نشده اند و هنوز در مقابل خود صنی محکم از آزادیخواهان را می بینند با شما مردم بیچاره و بی پناه اینطور بی رحمانه و بی شرفانه معامله می کنند هرگاه فاتح بشوند خدا می داند به روزگار شما چه خواهند کرد.» مردم که از رویه قشون دولتی بی نهایت آزرده خاطر بودند راه خیابان را که مرکز مشروطه خواهان بود پیش گرفته و به باقرخان گفتند ما این محل را سنگر می کنیم و با قشون وحشت و بی رحمی می جنگیم تا کشته شویم و یا جان و مال خود را از شر آنها نجات بدهیم.

باقرخان که به واسطه رفتار نابخردانه‌ای که کرده بود فوق العاده پشیمان و سرافکنده شده بود و مجاهدینی که اطرافش بودند می خواستند موقعی به دست بیاورند و آن خطبی را که کرده بودند ولو با خون خود باشد جبران نمایند از این که یک عده مردم بی اسلحه بازاری و کاسب و آخوند می خواهند سنگربندی کنند و برای حفظ شهر و هموطنان خود جنگ کنند خونشان به جوش آمد و فریاد کردند مگر ما مرده ایم که کنار بایستیم و بگذاریم شما جنگ کنید. خواهید دید که ما حق کسانی را که اینهمه بی احترامی به ملت کرده اند کف دستشان خواهیم گذارد.

مردم متفرق شدند و مجاهدین در تحت ریاست باقرخان مجلسی آراستند و به گفتگو پرداختند و متفق العقیده شدند که چون رحیم خان از باده غرور و غفلت مست و مدهوش است و ما را بقدری ضعیف و از میان رفته می داند که تصور نمی کند به او حمله کنیم بهتر اینست که برای نجات مشروطیت و حفظ ملت و مردم تبریز و به جبران خطایی که در گذشته کردیم از خود گذشتگی و شهادتی از خود نشان بدهیم و رحیم خان را غافلگیر کرده به او حمله کنیم اردو و دستگاهش را متفرق سازیم.

باقرخان و مجاهدین در اجرای این امر عهد و پیمان بستند و در خفیه بدون آنکه کسی مطلع بشود وسایل کار حمله را فراهم کردند و همینکه پاسی از شب گذشت

بی سروصدا تفنگ در دست به طرف باغ صاحب دیوان که محل اقامت رحیم خان بود روانه شدند و غفلتاً از دو طرف، باغ و نقاطی را که سوارهای رحیم خان اردو زده بودند مورد هجوم و شلیک قرار دادند.

این حمله بطور ناگهانی و با نقشه ماهرانه انجام شد و رحیم خان و کلیه اتباعش غافلگیر شده برای نجات خود بدون آنکه بتواند مقاومت مهمی از خود نشان بدهند سرور. پای برهنه راه فرار را پیش گرفتند و تمام آذوقه و ذخیره و تویی که باقرخان تسلیم کرده بود و عده‌ای اسیر به دست مجاهدین می افتد.

بعد از این موفقیت مجاهدین با فریاد زنده باد مشروطیت به طرف شهر مراجعت می کنند، این فیروزی و یا بهتر بگوییم این موفقیت اوضاع مشروطه خواهان را در مقابل مستبدین بکلی تغییر داد.

کفه ترازوی ملیون بنای چریدن را گذارد و کسانی که مایوس و ناامید بودند امیدوار شدند سوء رفتار قشون دولتی، مهربانی و از خود گذشتگی مشروطه خواهان و فرار رحیم خان سبب شد که عده زیادی به طرفداری مشروطه خواهان برخاستند.

چون انجمن ایالتی را غارت کرده و بیرق آنرا پاره کرده بودند ستارخان بدست خود یک بیرق بزرگ بر سر در انجمن با تشریفات زیاد برافراشت و از آنروز قیام تبریز جنبه عمومی به خود گرفت و با جنگ و گریزهای کوچک قسمت مهمی از شهر بدست مشروطه خواهان افتاد. چون آمار صحیحی از عده کشتگان در حمله‌ای که به اردوی رحیم خان شد در دست نیست در این باب اظهار عقیده نمی کنم و فقط به گزارش یکی از مجاهدین به نام عبدالعظیم که می گفت در آن شبخون شرکت داشته و از جنگجویان بود قناعت می کنم، به گفته او عده مقتولین و کسانی که مشرف به سوت بودند در حدود سیصد نفر بوده است.

تا این زمان قشون ملی عبارت بود از یکعده مجاهد فداکار و اقدام به تشکیل و تنظیم قشون ملی از جان گذشته که بدون انضباط و تشکیلات منظم تفنگ در دست گرفته از مشروطیت دفاع و جنگ می کردند. تفنگهای این افراد متعلق به خود آنها بود و بعضی با فروش لانه و کاشانه خود اسلحه تهیه کرده بودند، لباسهای آنها همان لباسهای معمولی بود و مخارجشان هم برعهده خود آنها بود، با اینکه بسیاری از مجاهدین به زحمت قادر به تحصیل نان و پنیری بودند با بردباری و گاهی با شکم گرسنه تحمل مصائب جنگ را می نمودند و بردشمن پشت نمی کردند و از فقر و بیچارگی خود شکایت نداشتند.

بعد از شکست رحیم خان و اتباعش وجه کارها تغییر کرد و امید و اطمینان کامیابی در دلها پیدا شد، هر روز عده زیادی داوطلب از شهر و اطراف به قشون ملی

می‌پیوستند حتی عده زیادی از مشروطه خواهان شهرستانها بالاخص مشروطه خواهانی که در جنگ مجلس شرکت کرده بودند و یا توفیق شرکت در آن جنگ برای آنها دست نداده بود و قلباً ناراضی بودند که به وظیفه ملی خود عمل نکرده و حقوقی که در راه آزادی برعهدهشان بود ادا نکرده‌اند راه تبریز را پیش گرفتند و وارد قشون ملی شدند، بطوری که در اندک زمانی عده مجاهدین به چندین هزار نفر رسید.

اداره کردن چندین هزار نفر افرادی که هیچوقت مشق نظامی نکرده و از مقررات و انتظامات سربازی روحشان فرسنگها دور بود و هریک، یک نوع استقلال فکری و شخصی برای خود قایل بود کار بسیار مشکلی بود و هر روز برای ستارخان که فرمانده کل بود و همه از او اطاعت می‌کردند دشواریهایی به وجود می‌آورد.

چون ادامه این وضع غیر ممکن و محال بود سران مجاهدین و افراد برگزیده ملیون بر آن شدند تشکیلاتی به قشون بدهند و مقررات و انتظاماتی میان آنها برقرار نمایند متأسفانه در میان رؤسای مجاهدین هم افرادی که به فنون نظام و سربازی آگاه باشد بسیار کم بود اگر چند نفری هم بودند معلومات زیادی نداشتند.

بهر حال مجاهدین را به دسته‌های کوچک تقسیم کردند و ریاست دودسته را به عهده یک فردی که در جنگها لیاقت و شهامت از خود نشان داده و بر دیگران برتری و ریاست معنوی پیدا کرده بود واگذار کردند و هر دسته را مأمور محافظت یک سنگر و یا یک محله و یا یک کوجه نمودند و به این ترتیب توانستند حدود مسئولیت و وظایف قسمتها را معین نمایند.

به مجاهدینی که تفنگ نداشتند و یا تفنگ سرپر وی مصرف در دست داشتند تفنگ دولتی که از ذخیره بدست آورده بودند دادند و لباس متحدالشکل برای آنها تهیه کردند و برای تأمین زندگی هریک جیره و مواجب ناچیزی معین نمودند و بدین ترتیب سروسوورتی به قشون ملی دادند و انتظاماتی برقرار کردند. بالاتر قوه‌ای که مجاهدین را به اطاعت و انجام وظیفه و ادار می‌کرد اطاعت از ستارخان بود، این مرد که در سایه شجاعت و پاکدلی رهبری نهضت و فرماندهی قشون ملی را پیدا کرده بود بواسطه حسن سلوک و آزاد منشی و پیش قدم شدن در جنگها و استقبال از مخاطرات چنان محبوبیت در میان افراد قشون ملی پیدا کرده بود که همگی اطاعت از او امر او را واجب و لازم و وظیفه وطن خواهی ملی و ملت دوستی خود می‌دانستند.

مشکل دیگری که در پیش بود تأمین مخارج این اردوی چندین هزار نفره بود. خوشبختانه حس فداکاری سردمان ثروتمند تبریز و علاقمندی آنها به موفقیت و ترس از هجوم قشون وحشی ایلات و عشایر و نجات از قتل و غارت دسته‌های غارتگر و ایمانی که اکثر آنها به مشروطیت داشتند سبب شد که از بذل مال ولو هر قدر سنگین باشد دریغ نکنند و هر فردی به اندازه استطاعت خود در این امر ملی کمک کند بهمین منظور

سندوقی برای جمع آوری اعانه و تنظیم و پرداخت بودجه قشون در تحت ریاست چند نفر معتمد درستکار بوجود آوردند و هریک از متمولین بلکه اشخاص متوسط الحال در ماه مبلغی اعانه به صندوق پرداختند، شوق و علاقه جمعی از تجار در این راه خیر و ملی بجدی بود که می گویند بعضی از آنان پس از خاتمه جنگها ورشکست شدند و بعضی دیگر قسمت مهمی از ثروت خود را در این راه با رضایت خاطر از دل و جان فدا کردند. بدین ترتیب نظم قشون و بودجه آن برقرار و مدت یک سال پایدار ماند و قشون ملی مشروطه خواهان تبریز به موفقیتهایی نایل شد که موجب تعجب و ستایش ملل جهان گشت و آوازه فداکاری و شجاعت سربازان ملی تبریز گوشزد عالمیان گردید.

رحیم خان پس از اینکه در یک فرسخی شهر مستقر و اردوی

خود را برقرار کرد و فهمید که دشمن سرسخت تر از آنست که

تصور می کرده به جبران توهینی که به او وارد آمده و او را نه

فقط در آذربایجان بلکه در تهران رسوا و سرافکنده کرده بود

با یک سرسختی به جمع آوری افراد و استحکام اردوی خود برآمد و توپها را در نقاط

مرتفع قرار داد و مراکز مهم ملیون را هدف بمباران دائمی ساخت و سپس به تهیه یک

هجوم دسته جمعی برای اشغال سنگرهای مجاهدین پرداخت.

قشون ملی هم که نقاط حساس و مرتفع را در اختیار داشتند سنگرهای محکم

بستند و توپها را بر باروها استوار کردند و جواب توپ را با توپ دادند، این

جنگ تا اول مرداد ادامه داشت و هیچیک از دوطرف نتوانست پیشرفتی بکند و به

حریف دست یابد.

مردم شهر که از صدای توپ و تفنگ و ادامه جنگ و کمی

آذوقه و بسته شدن بازارها و از میان رفتن کسب و کار خسته

شده بودند برای طلب صلح و صفا یک هیئت دوهزار نفری

به ریاست عده ای از سادات و اهل علم و معمرین به اسلامیه

فرستاده و با رؤسای مستبدین مخصوصاً روحانیون و خوانین وارد مذاکره شده که شاید

موفق بشوند به این خونریزی و دودستگی خاتمه بدهند. این جمعیت انبوه دوهزار نفری

در حالیکه سادات و ملاها در جلو و قرآن در دست و یا صاحب الزمان گویان به طرف

اسلامیه که مرکز مستبدین بود روانه شدند، هنوز مسافت زیادی با اسلامیه فاصله

داشتند که مورد هجوم و شلیک وحشتناک فراوان اسلامیه واقع شدند و عده ای چون

برگ خزان به زمین ریختند و سایرین پایه فرار گذاردند عده مقتولین این فاجعه بیش از

چهل نفر و عده مجروحین از صد نفر تجاوز می کرد. این حادثه سبب شد که مردم شهر

ادامه جنگ

یک واقعه جانگداز

تبریز که تا آن زمان بی طرفی اختیار کرده بودند بفهمند که با چه مردم سنگدل و بی رحمی سروکار دارند و هرگاه زن و فرزند و هستی آنها به دست آن بی رحم ها بیفتد چه روزگاری خواهند داشت در نتیجه این اقدام عده بسیاری از کسانی که تا آن تاریخ بی طرفی اختیار کرده بودند به طرف مشروطه خواهان متمایل شدند و برای کامیابی و موفقیت قشون ملی مساعدتهای ذیقمت نمودند.

در همان روزها که رحیم خان با سرسختی هرچه تمامتر با ملت ستمدیده تبریز در جنگ بود و از هیچ نوع بی رحمی فروگذار نمی کرد تلگراف ذیل را دریافت نمود و آن مردجانی را پیش از پیش در بی رحمی و قساوت تشویق نمود.

رحیم خان سردار نصرت دستورالعملهای شفاهی که وقت حرکت از تهران فرمودیم البته فراموش نکرده حال هم
تلگراف محمدعلیشاه
 به رحیم خان

دستورالعمل می دهم که در سرکوبی مخالفین دولت از هیچگونه اقدام شدیدی کوتاهی نکنید تا دیگر اهالی فراموش
 هیچگونه اقدام شدیدی کوتاهی نکنید تا دیگر اهالی فراموش
 نکنند، از خرابی و قتل و غارت شهر چیزی فروگذار مکن تا موجب عبرت همه بشود تو
 نزد احدی مسئول نیستی همانطوری که کلنل لیاخوف در تهران عمل کرد تو باید در
 تبریز عمل کنی. هر قدر زودتر مخالفین را سرکوبی کنی و شهر را امن کنی بیشتر مورد
 مرحمت ما قرار خواهی گرفت رعیت باید در مقابل احکام دولت تسلیم باشد باژنرال
 قنسول روس مشورت کن و اهمیت به تحصن نده و بهیچ بشمار.

محمدعلیشاه قاجار

مدت یازده ماه همه روزه میان مشروطه خواهان و اردوی دولتی بلاانقطاع جنگ بود.
 شرح تفصیلی زد و خورد و جنگهای یازده ماهه از حوصله این تاریخ خارج است و
 نوشتن جزو مدهایی که در این یازده ماه در میدان جنگ پیش آمد فرصت بسیار لازم
 دارد اینست که ما در این تاریخ به شرح جنگهای بزرگ که در تقدیرات طرفین تأثیر
 بسزایی داشته قناعت می کنیم و نیز از پیش آمدهای وقایع فوق العاده که قابل ضبط در
 تاریخ است گفتگو می کنیم و اوضاع اجتماعی و اخلاقی مردمی را که در آن نهضت
 بزرگ شرکت کرده بودند از نظر دور نخواهیم داشت.

این مرد یکی از روحانیون غیرتمند و مؤمن به مشروطه بود و برای تبلیغ و جمع آوری ایل شاهسون و مردم اردبیل به طرفداری مشروطه به آن سامان رفته بود و گروهی را گرد خود جمع کرده و یک کانون آزادیخواهی در آن شهر بوجود آورده بود.

قتل ملا امام وردی

مستبدین که کینه سختی از او دردل داشتند و از فعالیت او نگران شده بودند غفلتاً در خانه او ریخته گرفتارش کردند و به گناه مشروطه خواهی دارش زدند.

چون وعده کردیم که عواملی که موجب تقویت یا تضعیف انتشار خبر مشروطیت روحیه طرفین می شد بطور مختصر در این تاریخ بنگاریم عثمانی در تبریز ناگفته نمی گذاریم که انتشار خبر انقلاب عثمانی و موفقیت مشروطه خواهان و شکست مستبدین و دستگیر شدن و خلع سلطان عبدالحمید و اعلام حکومت مشروطه تأثیر فوق العاده خوبی در روحیه مشروطه خواهان و مجاهدین تبریز نمود و آنها را بیش از پیش امیدوار و به پایداری تشویق کرد مخصوصاً تلگرافاتی که از انجمن سعادت اسلامبول می رسید وقایع را با آب و تاب بیشتر از آنچه حقیقت داشت جلوه گر می ساخت.

طبعاً همانطوری که مشروطه خواهان از این خبر فرح بخش خوشحال و امیدوار شده بودند و عشایری که با کشور عثمانی همجوار بودند و خیال می کردند که عنقریب قشون فاتح ملی عثمانی به یاری مشروطه خواهان تبریز خواهند رسید بسیار نگران شده بودند و چند روزی به ظاهر با آزادیخواهان تبریز دم از صلح و صفا می زدند.

بطوری که سابقاً تذکر دادیم موقعی که فرمانفرما والی آذربایجان برای امنیت و سرکوبی ایلات ستمرد و جلوگیری از قشون عثمانی که به خاک ایران تجاوز کرده بود یک اردو از چندین هزار نفر با تجهیزات تهیه و روانه مراغه شد چون نمی خواست یا نمی توانست با عثمانیها مقابله و روبرو بشود چندی در آن دیار زیست تا اینکه از طرف محمدعلیشاه معزول و رهسپار تهران گشت و قورخانه ای که همراه داشت همانطور دست نخورده در مراغه گذارد.

افتادن قورخانه بدست اسلامیة

پس از قیام تبریز اسلامیة نشینان بدست یاری سید هاشم و چند نفر و دیگر به قورخانه مذکور دست یافتند و به تبریز حمل کردند و در اختیار سواران و سربازانی که در تحت اختیار اسلامیة بودند گذاردند.

در شهر شهرت دادند که شاه برای تقویت نیروی دولتی قورخانه معظمی از تهران

فرستاده که با بکار بردن آن تا چند روز دیگر ریشۀ مشروطه خواهان کنده خواهد شد. بهر حال ورود ذخایر مذکور کمک بسیاری به دستگاه استبداد کرد و آنها را برای یک حملهٔ عمومی به مشروطه خواهان مهیا نمود.



رحیم خان و شجاع نظام و ضرغام

در همان روز که قورخانه وارد تبریز شد و میان دسته‌ها تقسیم گشت یک عده سوار هم از شاهسون به یاری اسلامیه وارد تبریز شد و در نتیجۀ پیدایش این دو عامل جدید سران مستبدین در شب دوشنبه ۴ مرداد جلسۀ مفصلی آراسته و نقشه جنگی فردا را تهیه کردند و بر آن شدند که قشون مهاجم را به دو دسته تقسیم کنند یک دسته کوچک به خیابان که در تصرف باقرخان بود هجوم ببرد و دسته بزرگ که یک قشون چندین هزار نفری را تشکیل می‌داد به سرکردگی رحیم خان و شجاع نظام و ضرغام و موسی خان و نصرالله خان قورچی و سوارهای شاهسون به امیر خیز که مرکز اصلی قشون ملی بود و ستارخان شخصاً فرماندهی آنجا را عهده‌دار بود حمله برده و کار را یکسر کنند.

تا این تاریخ همه روزه میان دو طرف جنگ بود و این جنگها

باشلیک تفنگ و توپ آغاز می‌شد و در حدود ده بیست نفر از

طرفین کشته می‌شدند و پس از چند ساعت سکوت جای صدای

تفنگ و توپ را می‌گرفت. علت واقعی عجله در این جنگ

دسته جمعی این بود که سران قشون استبداد (رحیم خان و سایرین) مطلع شده بودند که

عین الدوله و محمدولی خان (سپهسالار) با یک قشون مجهز تا چند روز دیگر وارد تبریز

خواهند شد و بلافاصله به جنگ خواهند پرداخت و در همان حملهٔ اول کار مشروطه -

خواهان را خواهند ساخت و شهر را تصرف خواهند کرد و در این صورت برای رحیم خان

و ضرغام و همکارانشان آبرویی باقی نخواهد ماند و اعتبار آنها نزد محمدعلیشاه بکلی از

میان خواهد رفت و کوس رسوایی آنها در همه جا صدا خواهد کرد این بود که

یک جنگ خونین

می‌خواستند که پیش از آنکه عین الدوله و قشون دولتی وارد تبریز بشوند مشروطه خواهان را شکست بدهند و شاهد فتح و فیروزی را در برگیرند و در پیش شاه مستبد و دربارگردون مدار و مردم آذربایجان به قیمت ریختن خون جمعی آزادبخواه که حق مشروع ملت را مطالبه می‌کردند، سربلند و سرافراز گردند.

اگر بخواهم بتفصیل ماجرای این جنگ را بنویسم باید نقشه جغرافیای شهر تبریز را با جزئیات آن از نظر خوانندگان بگذرانم تا به چگونگی حمله و دفاع و موقعیت طرفین و اهمیت نقاط استراتژیک واقف شوند ولی متأسفانه نه نقشه جغرافیایی شهر تبریز را در دست دارم و نه فرصت اجازه می‌دهد که برای هر یک از جنگهایی که پیش آمده وارد جزئیات بشوم.

قشون استبداد به قول مورخین و کسانی که در آن شرکت داشته‌اند در حدود هفت هزار نفر بود و هزار نفر عمده هم با پیل و کلنگ برای سوراخ کردن خانه‌ها به یکدیگر و خراب کردن دیوارها و طاقها و باز کردن و سد کردن معابر همراه داشتند.

نقشه مستبدین این بود که محله امیرخیزی را از دو طرف محاصره کنند و رابطه آن محله را که مرکز اصلی مشروطه خواهان بود و ستارخان و قسمت عمده قشونش در آنجا متمرکز شده بود از محلات دیگر جدا کنند و با فشار و هجوم آن کانون اصلی را اشغال نمایند.

طبعاً اگر مرکز اصلی ملیون به دست مستبدین می‌افتاد مراکز دیگر شهر از قبیل خیابان و غیره تسلیم می‌شدند.

صبح زود قشون مهاجم از راه کوچه‌ها و خانه‌ها و پشت باسها به طرف مقصود حرکت کردند، آنچه خانه در مسیر آنها بود خراب و بهم متصل و راه دادند، اکثر این خانه‌ها قبلاً تخلیه شده بود ولی خانه‌هایی که هنوز مردم در آنها سکنی داشتند مصایب زیادی از مهاجمین دیدند که بی‌رحم‌ترین اقوام وحشی در حق دشمن خود روا نمی‌دارد. در حمله اول قشون استبداد موفق شد که خود را به بازارچه اسلامبول که موقعیت مهمی از نظر دفاع داشت برسانند و آن نقطه را اشغال نمایند، مجاهدینی که آن سنگر را نگاهداری می‌کردند پیش از بیست نفر نبودند و غافلگیر شدند و راه فرار پیش گرفتند فقط دو نفر آنها با کمال شجاعت استقامت کردند و تا آخرین نفس جنگیدند، عاقبت یکی از آنها کشته شد و دیگری که ستار نام داشت دستگیر شد قشون مهاجم آن اسیر بدبخت را که خون از سرو صورتش می‌ریخت با وضع فجیعی به اسلامیه بردند و در مقابل روحانیون اسلامیه نشین سر او را بریدند.

سنگر بازارچه اسلامبول بواسطه اهمیتی که داشت بوسیله یک توپ محافظت می‌شد و این توپ جایی قرار داده شده بود که مجاهدین می‌توانستند اردوی دولتی را

بیماران کنند.

قشون استبداد توپ را تصرف کرده و با هلهله و شادی به طرف اسلامیه بردند و از این فتحی که کرده بودند بخود می‌بالیدند، موفقیتی که نصیب مستبدین شد آنها را جسورتر کرد و به طرف سنگرهای مستحکم مجاهدین حمله بردند ولی زمانی نکشید که خود در مقابل شلیک سخت مجاهدین که از طرف ستارخان فرماندهی می‌شدند تاب مقاومت را از دست داده و راه اسلامیه را پیش گرفتند.

مستبدین بواسطه گرفتن توپ خود را فاتح می‌دانستند ولی حقیقت اینست که قشون استبدادانه فقط ثنوانست قسمتی از مواضعی که مشروطه خواهان در دست داشتند اشغال کنند بلکه مقداری از اراضی که در تصرف داشتند از دست دادند.

آن روز جنگ بدرجه‌ای پرسروصدا بود که گویی روز رستاخیز است صدای هزارها گلوله تفنگ و توپ تمام عمارات شهر را به لرزه درآورده بود و گلوله‌هایی که به طرف انجمن انداختند مختصر خسارتی وارد آورد ولی از اعضای انجمن کسی زخمی نشد. در یکی از کاروانسراها دویست نفر شاهسون از طرف مجاهدین محاصره شدند و مجاهدین می‌توانستند همه آنها را بقتل برسانند ولی با جوانمردی آنها را آزاد کردند، چون به شاهسونها گفته بودند که این مشروطه خواهان مسلمان نیستند و خدا و پیغمبر و امام دیگر دارند آن بدبختها به مجاهدین می‌گفتند شما را به حضرت عباس خودتان قسم می‌دهیم ما را نکشید و ما به حضرت عباس شما قسم می‌خوریم که دیگر پیرامون جنگ با شما نگردیم. اگر چه در اینگونه جنگهای غیر منظم تعیین عده تلفات بسیار مشکل بلکه محال است ولی بطوری که بعضی مطلعین که خود در آن رستاخیز حضور داشته‌اند عده مقتولین قوای مستبدین را در حدود هفتاد و پنج نفر می‌نویسند ولی از مجروحین که مسلماً زیاد بوده اسمی نمی‌برند همین مطلعین می‌گویند تلفات مجاهدین نسبت به خصم ناچیز بود و از ده دوازده نفر تجاوز نمی‌کرد و علت را اینطور توضیح می‌دهند که چون قشون در حال دفاع بودند و پشت سنگرها قرار گرفته بودند کمتر هدف گلوله طرف قرار می‌گرفتند ولی مهاجمین اغلب سواره بودند و پیاده‌ها هم پناهگاهی نداشتند بدین جهت بیشتر کشته و زخمی می‌دادند.

مستبدین بواسطه توبی که روز پیش از مجاهدین گرفته بودند

مغرور شده و تلاش می‌کردند که پیش از ورود عین الدوله

که فاصله زیادی با تبریز نداشت شاهد فیروزی را در آغوش

بگیرند این بود که روز بعد دوباره به هجوم پرداختند و راه

سنگرهایی که مجاهدین در دست داشتند پیش گرفتند و با تهور و بی‌باکی پیش رفتند،

مخصوصاً رحیم خان و سوارانش به طرف خیابان حمله ور شدند و امیدوار بودند با یک

فردای آن روز

یورش آن ناحیه را از دشمن خالی کنند، در ساعت اول موفقیت و پیشرفت کمی نصیبشان شد ولی غفلتاً به مقاومت شدید باقرخان و مجاهدینی که در اختیارش بودند برخورد کردند و با دادن تلفات زیاد حمله آنها متوقف شد ولیکن از پا در نیامدند و همچنان سرسختی می کردند و به جنگ مداومت می دادند. چون کار بر مجاهدین مشکل شد یکعهده ده دوازده نفری از مردمان ازجان گذشته با زحمت زیاد از بی راهه خود را به عقب قشون مهاجم رسانیدند و از عقب سر بر آنها شلیک کردند قشون مهاجم که خود را در میان دو آتش دید خیال کرد که قوه معتناهیی از عقب به آنها حمله کرده پای استقامتشان سست شد و روبه فرار گذاردند.

دسته دیگر با یک عراده توپ راه محله امیرخیزی را پیش گرفته و انجمن حقیقت را بزور اشغال کردند و سپس خود را به مسجد ایریلو که یکی از سنگرهای محکم ملیون بود رسانیدند و چند تیر توپ در میان مدافعین مسجد خالی کردند، فروریختن قسمتی از بنا و گرد و خاک و کشته شدن چند نفر از مجاهدین محافظین آن دژ محکم را به وحشت انداخت و پس از مقاومت مختصری راه فرار را پیش گرفتند و سنگر مسجد که از نظر دفاع و استراتژیک کمال اهمیت را برای مشروطه خواهان داشت به دست قشون استبداد افتاد.

بلافاصله خبر این شکست به ستارخان رسید و او بلا درنگ با عده ای مجاهد و یک توپ به طرف مسجد روانه شد و اول کاری که کرد این بود که دستور داد با توپ دیوار مسجد را خراب کنند و چون یکی از دیوارهای مسجد رو به ویرانی گذارد و فروریخت راه برای دخول به محوطه مسجد آسان شد و ستارخان موفق شد با یک یورش دیوار مسجد را تصرف کند و کسانی را که در مسجد بودند تارومار نماید، در این زد و خورد عده زیادی از مستبدین مقتول شدند و سایرین پایه فرار گذاردند.

کسروی می نویسد معتمدالتجار می گفت تلفات مستبدین در این دوره از دویست و پنجاه نفر تجاوز می کرد.

پس از این موفقیت تا ورود عین الدوله به تبریز که بیش از چند روز طول نکشید دیگر جنگ مهمی روی نداد و فقط زد و خورد های محلی و تیراندازی از دو طرف می شد.

پس از آنکه خبر توپ بستن مجلس به تبریز رسید و انجمن اسلامی به تقویت قوا پرداخت و شروع به مهاجمه نمود انجمن ایالتی منحل شد و اعضای انجمن راه فرار پیش گرفتند و بعضی از شهر بیرون رفتند و چند نفری هم در قسولخانه فرانسه و روس پناهنده شدند ولی پس از اینکه ستارخان مردانه قیام کرد و جمعی دور او جمع شدند و نظم و ترتیبی در کار قشون ملی داده شد و کارها سروصورتی پیدا کرد و در

تشکیل انجمن
ایالتی آذربایجان

جنگها بطوری که نوشتیم قشون ملی شجاعت و پایداری از خود نشان داد، امیدی در دلها پیدا شد و رهبر انقلاب برای بوجود آوردن یک هیئت مدیره از سران مشروطه خواهان در صدد تأسیس انجمن ایالتی برآمد و کسانی که نام آنها ذیلا نوشته می شود به عضویت انجمن انتخاب شدند: حاجی ابراهیم آقا طاهباز - میرزا اسماعیل نوبری - حاجی اسماعیل آقا امیرخیزی - آقا میرزا حسین واعظ - حاجی علی اصغر لیل آبادی - حاجی میرزا علینقی گنجه ای - آقای میرزا محمد تقی طباطبائی - حاجی میرزا محمد علی آقا اصفهانی - شیخ محمد خیابانی - معتمدالتجار و مشیرالسادات. پس از تشکیل انجمن سید محمد تقی طباطبائی به ریاست انجمن انتخاب شد و انجمن رسماً شروع به کار کرد و زمام انقلاب را در دست گرفت و به اوضاع ملی و بودجه قشون ملی سروصورتی داد و تا آخر کار اکثر این مردان با کمال صمیمیت و ایمان چنانچه در صفحات آینده این تاریخ خواهیم نگاشت زحماتی کشیدند و خدماتی کردند که در خور حق شناسی و ستایش است.

ناگفته نماند که در آن موقع خطرناک که حیات مشروطیت و قیام آذربایجان به مویی بسته بود و چندین هزار نفر دشمن سرسخت و مسلح در مقابل بود و عین الدوله با یک اردوی جرار نزدیک تبریز رسیده بود، قبول این مسئولیت بک فداکاری بود که همه کس جرأت و جسارت آنرا نداشت.

عین الدوله همینکه در چند فرسخی تبریز رسید این اشخاص را به نمایندگی برای افتتاح مذاکره صلح نزد ستارخان و سران مشروطه خواهان فرستاد: صارم الدوله حاکم طالبش - رشید - الملک و کیل الرغایای اردبیلی.

نمایندگان عین الدوله

نمایندگان به محلی که مرکز اجتماع سران مشروطه خواه بود رفتند، ستارخان نبود ولی میرزا سید حسین خان عدالت که یکی از آزادیخواهان پاکداسن و معروف بود در جلسه حضور داشت و با نمایندگان وارد مذاکره شد طولی نکشید که ستارخان وارد شد. نمایندگان عین الدوله اول شرحی از رحم و شفقت محمدعلیشاه نسبت به مردم تبریز بیان کردند و سپس گفتند که عین الدوله می گوید من خودم در حقیقت تبریزی هستم و سالها عمرم را با شما گذرانیده ام و آرزو مندم در این موقع که من عهده دار ایالت آذربایجان شده ام این اختلافات بدون خونریزی خاتمه پیدا کند، من از طرف شاه اختیار دارم که به شما اعلام کنم که در صورتی که تسلیم بشوید و اسلحه را کنار بگذارید نه فقط کمترین زحمتی متوجه شما نخواهد شد بلکه مورد مرحمت و تفقد همایونی قرار خواهید گرفت و من هم شخصاً آنچه بتوانم برای آسایش شما به کار خواهم برد. بعد از گفتگوی زیاد، ستارخان با همان زبان ساده و قلب صاف به صحبت پرداخت و صریح و

روشن گفت ما نه از کسی ترسی داریم و نه منفعت از کسی می‌خواهیم، من حقی را که به‌ملت داده شده می‌خواهم، محمدعلیشاه چندین دفعه به‌قرآن مجید قسم خورده که از مشروطه پشتیبانی کند و نقض عهد و قسم خود را کرده و مجلس و مشروطه را برانداخته. می‌خواهیم شاه مجلس را باز کند و مشروطه را دوباره برقرار نمایند، ما مطیع‌ترین رعایای شاه هستیم ولی تا دوباره مشروطیت برقرار نشود دست از جنگ و مقاومت نخواهیم کشید.

حضرت‌والا تاج سر ما هستند اگر با این فکر ما موافق هستند تشریف بیاورند جای ایشان در روی چشم ما خواهد بود ولی در صورتی که موافق نباشند ما همانطوری که از شاه تمکین نکردیم از ایشان هم تمکین نخواهیم کرد.

این مذاکره تقریباً نیمی از روز طول کشید ولی به نتیجه‌ای نرسید و نمایندگان عین‌الدوله مایوس مراجعت کردند.

عین‌الدوله از فرستادن نمایندگان دو منظور داشت: اول آنکه اگر بتواند ملیون را به تسلیم وادار کند و به محمدعلیشاه و درباریان نشان بدهد که کاری را که چندین هزار نفر سرباز و سوار و قشونی نتوانستند انجام بدهند او بواسطه نفوذ کلمه و احترامی که همه مردم نسبت به او دارند و ترس و وحشتی که ورود او به آذربایجان در دل مشروطه‌خواهان ایجاد کرد، توانست بدون خونریزی انجام بدهد و مشروطه‌خواهان را مجبوره تسلیم نماید.

دوم آنکه هرگاه مشروطه‌خواهان تسلیم نشوند و مجبور به جنگ کردن و خونریزی بشود در مقابل نمایندگان دول خارجه خود را بی‌گناه معرفی کند و بفهماند که آنچه در قوه داشته برای جلوگیری از جنگ و خونریزی عمل کرده ولی مشروطه‌خواهان زیر بار نرفته و او را مجبور به جنگ نمودند.